

فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر
شماره پیاپی: دهم - زمستان ۱۳۹۰
از صفحه ۱۲۹ تا ۱۵۲

خاتون حصاری*

(بررسی جایگاه اجتماعی و حقوق زنان)
در مثنوی‌های لیلی و مجنون و خسرو و شیرین

دکتر میراسماعیل قاضی شیراز^۱
استادیار زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی ورامین - پیشوا

چکیده:

زنان، همان خواهران و مادران و دختران و همسران ما هستند که از دیدگاه ما، مردان، پاک‌ترین و نجیب‌ترین و زیباترین و دوست داشتنی‌ترین انسان‌های روی زمین‌اند و هیچ‌گونه بدگمانی یا بداندیشی درباره‌ی آنها را بر نمی‌تابیم، اما از زمان‌های باستان، دیدگاه‌های متفاوتی درباره‌ی برابری حقوق و آزادی زن و مرد مطرح است. متأسفانه، بنیاد این بحث‌ها و داوری‌ها بر نوعی کج‌اندیشی استوار است که همان تصور نادرست برتری مرد بر زن است و چون خشت اول کج نهاده شده است، حاصل تمام این مباحث هم نادرست بوده است و اگر این تصور باطل اصلاح نشود، سخن هم به جایگاه اصیل خود بر نمی‌گردد. خوشبختانه در آثار ادبی ما به این مهم توجه شده است، در شاه‌نامه‌ی فردوسی، بسیاری از چهره‌های حماسی زنان، بر مردان پیشی می‌گیرند و تدبیر و چاره‌اندیشی آنان، شگفت‌انگیز و کارساز است. گروهی بی‌هیچ دلیلی مرد را مظهر کمال انسانیت می‌دانند و زنان را از لحاظ جنسی و فکری کمتر می‌بینند، بی‌آنکه به این نکته‌ی مهم بیندیشند: چه کسی گفته است، مرد انسان کامل است؟! و زن نمی‌تواند با او برابر باشد!

نظامی در دو مثنوی معروف خود، جایگاه‌های اجتماعی متفاوت زنان را به تصویر کشیده است. لیلی که اسیر سنت‌های خانوادگی و قبیله‌ای عرب است و شیرین که در جامعه‌ی نسبتاً آزاد ایران و ارمن پرورش یافته است، هر یک اصالت و نجابت خود را به گونه‌ای دیگر به نمایش می‌گذارند.

واژه‌های کلیدی: لیلی، شیرین، زن، آزادی، اسارت

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۷/۲۰

*- تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۴/۱۲

¹ - پست الکترونیکی: Di.ghazishiraz@yahoo.com

مقدمه

شاید نظامی از معدود شاعران و اندیشمندان ایرانی است که به تأثیر عوامل اجتماعی در شکل‌گیری شخصیت افراد و گروه‌های مختلف عمیقاً توجه کرده است. هم اوست که در اسکندرنامه، شهر آرمانی خود را چنان تصویر کرده است که در آن دزدی و دروغ و ریا و جاه‌طلبی و مال‌اندوزی و برتری‌جویی وجود ندارد زیرا همه در اموال یکدیگر شریکند و هیچ‌کس بیش از دیگری ندارد و نمی‌تواند داشته باشد به همین جهت بیماری‌های اجتماعی که بعضی از آنها را نام بردیم و ناشی از نابرابری‌هاست در آنجا وجود ندارد و دکان‌ها قفل ندارند و در خانه‌ها به روی همگان باز است و هیچ‌کس از دزد هراسی ندارد و شهر، خود به خود در امنیت کامل به سر می‌برد. هرچند دیدگاه نظامی در آفریدن و تصویر آرمان شهرش، ابتدایی و به دور از قواعد علوم اجتماعی و اقتصادی است، اما رؤیایی در عالم بیداری است که آرزو و آرمان عالی شاعر به خصوص در مورد تأثیر عرف و عادت‌های جامعه بر زندگی آحاد مردم تأمل برانگیز است.

مثنوی‌های لیلی و مجنون و خسرو و شیرین به لحاظ شخصیت‌پردازی و لحن و طراحی داستان، تفاوت‌چندانی ندارند، حال آنکه محیط طبیعی و قوانین اجتماعی حاکم بر جامعه‌ای که قهرمانان داستان‌ها در آن زندگی می‌کنند کاملاً متفاوت است. چنانکه لیلی و مجنون در میان قبیله‌های عرب و در بیابان و ریگزارها و وادی‌های عربستان زندگی می‌کنند ولی شیرین و خسرو در یک جامعه‌ی کاملاً پیشرفته و قانون‌مند و در دامن طبیعتی سرشار از نعمت و فراوانی و آب و جنگل، روزگار می‌گذرانند. آیا تغییر صحنه‌های داستان‌ها تصادفی بوده است آیا نظامی هیچ‌گونه قصد و نیتی از این تغییر نداشته است؟ بررسی و مقایسه‌ی علمی این دو داستان به این سؤال‌ها پاسخ خواهد داد.

خسرو با همه‌ی غرور پادشاهی که دارد در نگاهش به معشوق، آلوده نظر نیست چنانکه چشم از شیرین که در چشمه در حال شستشو است برمی‌گرداند. و همین پاکی نگاه در مجنون هم دیده می‌شود مجنون هم رعایت حرمت حریم یار را واجب می‌داند هر چند هر روز به طواف کوی آن ماه می‌رود.

دریای زجوش نانشسته	مجنون غریب دل شکسته
چون او همه واقعه رسیده	یاری دو سه داشت دل رمیده
رفتی به طواف کوی آن ماه	با آن دوسه یار هر سحرگاه

(دستگردی، لیلی و مجنون، ص ۶۶)

واژگانی که نظامی در ابیات فوق به کار می‌برد (سحرگاه، طواف، واقعه) کاملاً به لحاظ عرفانی معنی دار است. و واژگان مقدس دینی‌اند، گویا طواف کوی لیلی، طواف خانه‌ی خدارا به خاطر شاعر می‌آورد یا شاعر می‌خواهد خواننده را با خود به حال و هوای طواف حرم ببرد.

در هر حال، این نکته که عاشق باید آلوده نظر نباشد و نگاه عاشق باید پاک و معصوم باشد ناشی از تربیت اجتماعی و فرهنگ مذهبی مردم است که در عرب و عجم یکسان مورد توجه قرار می‌گیرد.

چشم آلوده نظراز رخ جانان دور است بر رخ او نظر از آینه‌ی پاک انداز

(دیوان حافظ)

هدف اصلی ما از نوشتن این مقاله، آن است که به روش علمی روشن کنیم آیا نظامی به عمد این دو مثنوی را در دو محیط متفاوت (جامعه بدوی و قبیله نشین عرب و جامعه‌ی متمدن و پیشرفته‌ی ایران و ارمن) طراحی کرده است یا خیر؟ و اگر چنین است تأثیر محیط بر زندگی و عشق این قهرمانان چگونه است؟ برای اینکه مسأله را به گونه‌ای روشن مند تحلیل کنیم بهتر است در آغاز کار به خلاصه‌ای از داستان‌ها بپردازیم و وقایع مهم را در هر دو مثنوی بررسی کنیم.

بررسی عناصر اصلی داستان‌های لیلی و مجنون و خسرو و شیرین

درون مایه‌ی هر دو داستان، مبتنی بر عشقی پاک و ملکوتی است که ویژگی برجسته‌ی آن، وفاداری تا پای جان (بخصوص از طرف لیلی و شیرین و مجنون) است، خسرو در انتخاب پادشاهی جهان و شاهنشاهی عشق، گرفتاری‌هایی دارد و عشقش بیش از آنکه عارفانه باشد، شاهانه است.

لیلی و مجنون به روایت نظامی در سنین طفولیت در مکتبی مختلط به هم دل می‌بازند و در این پیوند عاشقانه که بیشتر از طریق نگاه، شکل گرفته است و کاملاً کودکانه و معصومانه است، به شمشیر تعصب و جاهلیت از هم جدا می‌شوند و این جدایی تا پایان عمرشان ادامه پیدا می‌کند و مجنون حتی حق گذریه دیار یار را ندارد و لیلی در فراق مجنون تا پای جان به عشق خود وفادار می‌ماند و شرح این تنهایی از قلم سحر انگیز نظامی، سیلاب اشک از چشمان خوانندگان سرازیر می‌سازد و هیچ انسان صبور و پر طاقتی، توان صبر و شکیب ندارد.

خسرو پرویز از دیدن تصویر شیرین، شاهزاده‌ی ارمن که شاپور ندیم خسرو در بازگشت از سفر ارمن، با جادوی هنرش، آن را آفریده و به خسرو تقدیم داشته است، به گونه‌ای عجیب، عاشق شیرین می‌شود و ماجرا به خواهش پادشاه و به پای مردی شاپور ادامه می‌یابد و این بار قلم شاپور اعجاز دیگری می‌کند و تصویر چهره‌ی خسرو، شیرین را به وادی عشق می‌کشاند، عشقی پاک و گستاخانه که به دلیل تربیت خاص شیرین و شرایط محیطی و اجتماعی حاکم بر سرزمین ارمن و ایران، و شاید طبقات اجتماعی شاهانه‌ی هر دو طرف، از نوعی دیگر است و رنگ و بوی خاصی دارد که دل و جان را به وجد و شور و نشاط و می‌دارد که کامیابی‌ها و ناکامی‌هایش، همه زندگی و سرفرازی است.

لیلی، در تنهایی می‌نالد و راز عشقش را بر کسی نمی‌گشاید و حتی تا روز مرگش به مادرش اظهار نمی‌کند تا آنجا که تظاهر به قبول شوهری می‌کند که پدرش انتخاب کرده است (هرچند جز یک سیلی آبدار، نصیب شوهر بی‌چاره نمی‌شود). اما شیرین مانند شیر، می‌رزمند و سوار بر اسب از دیار خود به سوی سرزمین معشوق می‌تازد و به دنبال آن است که سرنوشت خود را به دست خود بسازد. به بهانه‌ی شکار، همراهان را جای می‌گذارد و به سوی مداین که پایتخت ساسانیان بود، می‌گریزد و یارانش به دنبالش می‌روند ولی به گردش نمی‌رسند.

بسی چون سایه دنبالش دویدند ز سایه در گذر گردش ندیدند

(خسرو شیرین ص ۷۶)

جالب است که شیرین این سفر را با لباس مردانه آغاز کرده است و نظامی اشاره می‌کند که شیرین در واقع برای محافظت از خود عادات و رسوم زنان را (که استفاده از آینه و شانه، نماد و سمبل آن است) رها می‌کند؛ شانه‌اش کوه و جنگل و آینه‌اش دریا می‌شود و او را از دشمن حفظ می‌کند.

نپوشد بر تو آن افسانه را راز	که در راهی زنی شد جادویی ساز
یکی آینه و شانه درافکند	به افسونی به راهش کرد در بند
فلک این آینه و آن شانه را جست	کزین کوه آمد وزان بیشه برست

(خسرو شیرین ص ۷۶)

آغاز عشق خسرو و شیرین به هنرشاپور ندیم خسرو مربوط می‌شود، اوست که با هنر نقاشی سحر آمیز خود، تصویری از چهره‌ی زیبای شیرین نقاشی می‌کند و در بازگشت به ایران، به خسرو تقدیم می‌کند و خسرو بی آنکه شیرین را دیده باشد، عاشق و دل‌باخته‌ی او می‌شود و شاپور مأموریت می‌یابد که با نگاشتن چهره‌ی خسرو و ارائه آن به شیرین، راهی به دل شیرین پیدا کند و این مأموریت، به کمک جادوی هنر شاپور به خوبی انجام می‌گیرد و دل‌دادگی‌ها شکل واقعی پیدا می‌کند.

در داستان لیلی و مجنون، مکتب، نقش اصلی را به عهده دارد و دل باختن و دل بردن از مکتب آغاز می‌شود:

آغاز عشق همراه بامعصومیت: مجنون در ۱۰ سالگی به مکتب می‌رود

چون شد به قیاس هفت ساله	آمود بنفشه گرد لاله
کز هفت به ده رسید سالش	افسانه خلق شد جمالش
هر کس که رخس ز دور دیدی	بادی زدعا بر او میدی
شد چشم پدر به روی او شاد	از خانه به مکتبش فرستاد

(لیلی و مجنون ص ۶۰)

مکتبی که مجنون می رود، به اصطلاح امروز مختلط است و بچه های خردسال در آن حضور دارند و لیلی هم یکی از شاگردان همان مکتب است.

با آن پسران خرد پیوند هم لوح نشسته دختری چند

(همان، ص ۶۰)

هر یک زقبیله ای و جایی
قیس هنری به علم خواندن
بود از صدف دگر قبیله
... در هر دلی از هواش میلی
جمع آمده در ادب سرایی
یاقوت لبش به در فشاندن
ناسفته دریش هم طویله
گیسوش چو لیل و نام لیلی

(همان، ص ۶۱)

عشق کودکانه و خام و بی پروایی لیلی و مجنون و افتادن این داستان بر سر زبان‌ها، باقی داستان را شکل می‌دهد:

سعی لیلی و مجنون برای پنهان نگه‌داشتن راز عشق، بی نتیجه می‌ماند و دل‌دادگی‌ها و ناشکیبایی مجنون و جدایی لیلی از مجنون، داستان را جذاب‌تر می‌کند:

...چون شیفته گشت قیس را کار
از عشق جمال آن دلارام
در صحبت آن نگار زیبا
یک‌باره دلش ز پا درافتاد
و آنان که نیوفتاده بودند
از بسکه سخن به طعنه گفتند
در چنبر عشق شد گرفتار
نگرفت به هیچ منزل آرام
می بود و لیک ناشکیبا
هم خیک درید و هم خرافتاد
مجنون لقبش نهاده بودند
از شیفته، ماه نو نهفتند

(همان، ص ۶۴)

اسارت لیلی در قید و بندهای قبیله ای خانواده، شیفتگی مجنون را بیشتر می‌کند و تلاش برای دیدن لیلی، حاصلی جز بدنامی مجنون ندارد.

لیلی چو بریده شد ز مجنون
مجنون چو ندید روی لیلی
می ریخت ز دیده در مکنون
از هر مژه ای گشاد سیلی

(لیلی و مجنون، ص ۶۷)

رعایت حریم و حرمت یار از جانب مجنون سبب می شد که هر روز به طواف کوی آن ماه (که رمزی از طواف دور خانه خداست) می رفت.

تقدس نام لیلی و دل‌بستگی مجنون به نام لیلی و بی توجهی مجنون به هر سخنی غیر از نام و یاد لیلی، در حقیقت رمزی از اخلاص عارفانه و ذکر نام خدا و بسم الله است. چنانکه خواجه عبدالله انصاری می‌گوید: «به نام او که هم یاداست هم یادگار» (خواجه عبدالله انصاری، مناجات نامه)

بایرون ز حساب نام لیلی	با هیچ سخن نداشت میلی
هر کس که جز این سخن گشادی	نشنودی و پاسخی ندادی

(لیلی و مجنون، ص ۶۶)

دست افشانی و آواز خوانی مجنون بر بالای کوه نجد (که یاد آور مناسک حج و سعی بین صفا و مروه، دعای عرفه و غار حرا و ...) است.

لیلی به مجنون خطاب می‌کند که اگر آتش عشق تو نبود سیلاب غمت مرا می‌ربود. و اگر آب دو دیده‌ی من نبود، آتش غم تو، دلم را به زاری می‌سوزاند.

... گر آتش عشق تو نبودی	سیلاب غمت مرا ربودی
ور آب دودیده نیستی یار	دل سوختی آتش غمت زار
... ای درد و غم تو راحت دل	هم مرهم و هم جراحات دل

(همان، ص ۶۷)

نظامی از زبان مجنون به آفت چشم بد اشاره می‌کند و اینکه چشم رسیدگی سبب شد که من تورا از دست دادم و به زیبایی خاص به لزوم حجاب و برقع اشاره می‌کند: (ضرورت حجاب)

نیلی که کشند گورد رخسار	هست از پی چشم زخم اغیار
خورشید که نیلگون حروفست	هم چشم رسیده‌ی کسوفست

هر گنج که برقعی نپوشد
در بردن آن جهان بکوشد^۱
(ص ۶۷)

رفتن مجنون به نظاره‌ی لیلی (رمز طواف بر گرد خانه‌ی یار و اشاره به لیلیک گفتن زائران و گشتن به گرد خانه‌ی خدا) کلمه‌ی «بیت» در این بیت، ایهام لطیفی دارد.
آمد به دیار یار پویان
لیلیک زنان و بیت گویان
(ص ۶۸)

دریدن پیراهن صبر مجنون و گذار مستانه‌ی او به خرگاه یار

... می‌شد سوی یار دل رمیده
پیراهن صابری دریده
... چون کاردش زدست بگذشت
بر خرگه یار مست بگذشت
(همان، ص ۶۸)

لیلی به رسم عرب در خرگاه نشسته و کله بند خرگاه را باز کرده و مجنون با حفظ حرمت یار از هجران و دوری یار گلایه آغاز کرده است.

لیلی چو ستاره در عماری
مجنون چو فلک به پرده داری
(ص ۶۸)

هنر نمایی نظامی در وصف حالات درونی لیلی و مجنون و مقایسه آن دو که مجنون به عطر و بوی عشق لیلی سرمست است ولی رقیبان به این هم رضایت نمی‌دهند و آن دو را به طور کلی از هم جدا می‌کنند.

لیلی نه که صبح گیتی افروز
مجنون نه که شمع خویشتن سوز
لیلی بگذار، باغ در باغ
مجنون غلطم که داغ بر داغ
قانع شده این از آن به بویی
وان راضی از آن به جستجویی
از بیم تجسس رقیبان
سازنده ز دور چون غریبان
تا چرخ بدین بهانه برخاست
کان یک نظر از میانه برخاست
(ص ۶۹)

^۱ - یادآور بیتی از مولوی است: «دانه پنهان کن به کلی دام شو غنچه پنهان کن گیاه بام شو» (مثنوی معنوی)

مراسم خواستگاری و پاسخ منفی:

پس از بسته شدن هرگونه ارتباط و پیوند نهانی میان دو دل‌داده، و شدت گرفتن بی‌تابی مجنون، پدر مجنون به عاشق بودن پسرش آگاه می‌شود و تصمیم به خواستگاری لیلی طبق رسوم عرب از پدرلیلی می‌گیرد که پدرلیلی (به جای لیلی) پاسخ منفی می‌دهد و بهانه‌اش حفظ آبروی خانواده‌اش از حرف مردم است. که نگویند فلائی دخترش را به یک دیوانه نکاح کرده است و جالب است که در این خواستگاری، هیچ‌کس نظر لیلی را نمی‌پرسد که هیچ، حتی هیچ‌کس به فکر او هم نیست.

چون قصه شنید قصد آن کرد	کز چهره‌ی گل فشاند آن‌گرد
آن دُر که جهان بدو فروزد	بر تاج مراد خود بدوزد
وان زینت قوم را به صد زین	خواهد ز برای قره العین

(ص ۶۹-۷۰)

قبیله‌ی لیلی هم از آمدن پدر و قبیله مجنون خوش‌حال شدند و از سید عامری خواستند که خواهش خود را بگوید: اما وقتی او اظهار می‌کند که قصدش خواستگاری لیلی برای فرزندش می‌باشد پدر لیلی می‌گوید:

فرزند تو گرچه هست پدرام	فرخ نبود چو هست خود کام ^۱
دیوانگی همی نماید	دیوانه حریف ما نشاید
... تا او نشود درست گوهر	این قصه نگفتنی است دیگر
... دانی که عرب چه عیب جویند	این کار کنم مرا چه گویند
با من بکن این سخن فراموش	ختم است بر این وگشت خاموش

(همان، ص ۷۲)

وقتی عامریان این سخن را شنیدند خواستند به معالجه‌ی مجنون بپردازند و برای مداوای او پول خرج کنند و نصیحتش کردند و ... پیشنهاد انتخاب یار دیگری از زیبا رویان قبیله را دادند که مجنون را عاشق‌تر و دیوانه‌تر کرد و جواب داد:

^۱ - خودکام به معنی دیوانه، یادآور این مصراع است از حافظ: همه کارم زخود کامی به بد نامی کشید آخر

مجنون چو شنید پند خویشان
از تلخی پند شد پریشان
زد دست و درید پیرهن را
که این مرده چه می‌کند کفن را

(همان، ص ۷۳)

نظامی اندیشمندی فراتر از زمان خود

نظامی، شاعری است که اندیشه‌های حکیمانه اش، فراتر از محدوده ی درک و دریافت زمان خودش بوده است و درون مایه‌ی داستان‌های او، نگرشی تازه و بدیع به حیات و نظام اجتماعی رایج و متداول است و به گفته‌ی حافظ «از خلاف آمد عادت» کام می‌طلبد. و رسوم و قوانین و عرف جوامع مختلف را بادیدی انتقادی می‌نگرد و در پی آن است که داستان هایش، سبب تحولی عظیم در تفکر و اندیشه‌های خوانندگان و به گونه‌ای خیزش و قیام آنان به اصلاح عادات و رسوم و آیین‌های ظالمانه بشود که به علت عادی بودن و تکراری بودن نه تنها مورد اعتراض قرار نمی‌گرفت بلکه به عنوان یک ضرورت در جامعه ی آن روزگار پذیرفته شده بود.

دو قرن بعد از نظامی، حافظ بزرگ در غزلی چنین سرود:

از خلاف آمد عادت بطلب کام که من کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

(حافظ، دیوان)

کریشنا مورتی یکی از فیلسوفان معاصر هند، نیز تلاش فراوانی کرد تا این حقیقت را به مردم جهان بقبولاند که بسیاری از قوانین و آیین‌های اجتماعی، به دلیل عادت و تکرار پذیرفته شده‌اند و به اصطلاح جزو حقایق مسلم و بدیهی درآمده‌اند، در حالی که اگر از حجاب عادت، عبور کنیم، دیگر پذیرفتنی نخواهد بود، مثلاً اگر پوشاک و پوشش گروهی و یا قشری از جامعه با گروه و قشر دیگر متفاوت است. این امر لزوماً به معنی حقانیت یا مطلوبیت و ارجحیت یکی بردیگری نیست یا غذاهایی که در کشوری مانند چین و ژاپن به عنوان بهترین غذا عرضه می‌شوند، در کشورهای مثل ایران، به هیچ وجه خوردنی نیستند. رسوم و آیین‌ها و حتی قوانین هم چنین‌اند مثلاً

بالباس و پوشاک زنان اروپایی، در خیابان‌های ممالک مسلمان نمی‌توان ظاهر شد و لباس زنان مسلمان برای کشورهای اروپایی غیرعادی جلوه می‌کند. در روزگاران قدیم، زندگی زناشویی خیلی ساده‌تر بود مثلاً اگر زنی به خانه‌ی مردی می‌رفت همه‌ی خواست‌ها و خواهش‌های او را می‌پذیرفت و زن هیچ خواسته‌ای جز تهیه‌ی مسکن و پرداخت نفقه، آن هم مطابق میل شوهر نداشت. خلاصه آن که انسان امروز لحظه به لحظه تحول پیدا می‌کند و هزاران عامل مستقیم و غیر مستقیم در این تغییرات مؤثرند، عوامل فرهنگی و رسانه‌ای که امروز در دسترس همگان قرار دارد قطعاً بی‌اثر نیست، و جهان خود، هر لحظه رنگ و لونی دیگر پیدا می‌کند به همین نسبت، صاحب نظران امروز با اندیشمندان قدیمی فاصله‌ای معنی‌دار پیدا کرده‌اند.

همه اندیشمندان و شاعران و نویسندگان قدیمی ایران در مورد زنان تقریباً یکسان می‌اندیشیدند و خیلی کم بودند کسانی که زن را با مرد برابر بدانند. اما موقعیت و اعتبار زنان در جوامع مختلف با توجه به قشر و طبقه‌ای که به آن تعلق داشتند متفاوت بود. نظامی، یکی از معدود اندیشمندانی است که صدها سال پیش و در شرایط جوامع بسته‌ی آن روزگاران به موقعیت اجتماعی زنان و محیط پرورش و زندگی آنها پرداخته است و بر این اساس دو داستان متفاوت از دوزن زیبا، روایت کرده است. طرح و ساختار هر دو داستان شبیه به یکدیگر است: عشق آغاز می‌شود و دشواری‌های بعد از آن رخ می‌نماید و تلاش عاشق و معشوق برای گذشتن از موانع و پیدا شدن یک رقیب عشقی و پایان غم انگیز هر دو داستان همراه با مرگ عاشق و معشوق. با این تفاوت که در مثنوی خسرو و شیرین، ابتدا خسرو کشته می‌شود و شیرین بعد از او خود را می‌کشد و در مثنوی لیلی و مجنون ابتدا لیلی می‌میرد و پس از او مجنون بر سر قبرش جان می‌دهد که در اولی فداکاری زن و در مثنوی دوم جان‌نثاری مرد در نهایت زیبایی نمایش داده می‌شود.

اما آنچه این دو داستان را از هم‌دیگر ممتاز و مشخص می‌کند در باز پرداخت جزئیات داستان و نشان دادن تفاوت‌های موجود در محیط‌های اجتماعی و فرهنگی داستان‌ها است. شیرین و خسرو هر دو شاه‌زاده‌اند که بعدها به پادشاهی می‌رسند. خسرو از مدعیان سلطنت شکست می‌خورد و فرار می‌کند و شیرین از او می‌خواهد به جای خوش گذرانی برای بازپس‌گیری حکومت قیام کند و در این میان، مریم دختر پادشاه روم، به عنوان رقیب عشقی شیرین، به همسری خسرو انتخاب می‌شود و کاخ شاهنشاهی را در اختیار می‌گیرد.

شیرین پادشاهی را در ارمن واگذار می‌کند و به دنبال خسرو می‌رود هر دو کشور، محیطی مناسب برای آزادی زنان است، شیرین در ارمن به بهانه‌ای از همراهان و سواران دور می‌شود و به سوی ایران می‌تازد، وقتی مهین بانو عمه و مربی شیرین از این موضوع مطلع می‌شود مانع تعقیب شیرین می‌شود و او را در انتخاب راه زندگی‌اش آزاد می‌گذارد و شیرین در ایران در کوهی ساکن می‌شود که تندیس‌گری به نام فرهاد در آن جا، مشغول مجسمه‌سازی است و شیرین ضمن گشت و گذار در آن کوه با فرهاد تندیس‌گر آشنا می‌شود و هنر او را می‌ستاید و فرهاد به شیرین دل می‌بازد و در واقع رقیب عشقی خسرو می‌شود، تفاوت طبقاتی میان این دو عاشق، کاملاً آشکار است، سنگ‌تراشی در برابر پادشاهی می‌ایستد و بر عشق خود پای می‌افشارد و در این راه جان خود را از دست می‌دهد. که خود می‌تواند موضوع تحقیقی دیگر در آثار نظامی باشد.

پرداختن به تأثیر شرایط اجتماعی در آثار نظامی فراوان دیده می‌شود مثلاً در داستان آمدن اسکندر به شهری که در آن دزد نیست و قفل و کلیدی بر در خانه‌ها و مغازه‌ها نمی‌زنند و گله‌های گاو و گوسفند بدون نگهبان و چوپان به صحرا و دشت رها می‌شوند. اسکندر شگفت زده و خشمگین از مردم و بزرگان شهر می‌پرسد که چرا مراقب و مواظب مال و حشم خود نیستند و پاسخ بزرگان به وی مبنی بر آنکه، همه‌ی مردم شهر صاحبان و مالکان شهر و دارایی‌های آن هستند و هیچ‌کس بیش از دیگری ندارد و نمی‌تواند داشته باشد، در حقیقت نوعی خیال پردازانه به امکان وجود جوامع

اشتراکی با حذف همه‌ی امتیازات طبقاتی است که هر چند غیر ممکن به نظر می‌آید، ولی طرح آن، از نوعی نگرش اجتماع‌گرایانه‌ی نظامی حکایت می‌کند که به باور او در صورت تغییر ارزش‌های اجتماعی از مال و مقام به برادری و برابری، انگیزه‌های جرم از بین خواهد رفت.

آشنایی لیلی و مجنون در سنین کودکی و در مکتب آغاز می‌شود و هر دو فرزندان رؤسای قبیله‌اند، خانواده‌ی لیلی برای حفظ آبرو از ادامه تحصیل دخترشان جلوگیری می‌کنند و مجنون چنان شیفته و دل‌باخته‌ی لیلی است که دیگر نمی‌تواند به تحصیل و درس پردازد و لیلی در حصار خانه محصور می‌شود و این دو عاشق، به ظالمانه‌ترین شیوه از دیدار یکدیگر محروم می‌شوند و کار به جایی می‌رسد که مجنون از ورود به کوی و محله‌ی لیلی هم محروم می‌شود و به ناچار حرکات جنون‌آمیز از خود نشان می‌دهد.

خواستگاری پدر مجنون، مورد پذیرش پدر لیلی قرار نمی‌گیرد زیرا پدر لیلی در پی نام و ننگ است و به بهانه‌ی اینکه مجنون دیوانه است و باعث بدنامی خانواده او خواهد شد. درخواست پدر مجنون را نمی‌پذیرد. مجنون سر به بیابان و صحرا می‌گذارد و با وحوش بیابان انس و الفت می‌گیرد و از انسان‌هایی که تا این اندازه ستمگر و بی‌رحم‌اند دوری می‌گزیند در این میان نوفل، وعده می‌دهد که لیلی را به مجنون برساند و تلاش او به شکست می‌انجامد و پدر لیلی بدون آنکه دخترش بخواهد، برای او شوهر اختیار می‌کند و لیلی در حجله چنان سیلی محکم به صورت شوهر تحمیلی می‌کوبد که آن مرد بدبخت می‌پذیرد که به نام لیلی قناعت کند و هرگز به او نزدیک نشود زیرا که آشکار شدن این راز با توجه به آیین و رسوم قبیله، به فاجعه‌ی وحشتناکی منجر می‌شد و به نظر می‌رسد که آن مرد بی‌چاره هم در حصار و زندان قوانین قبیله تا هنگام مرگ، محصور می‌ماند و رنج و عذابی را تحمل می‌کند که نمی‌توانست به زبان بیاورد و لیلی همچنان عاشق و دل‌باخته‌ی مجنون می‌ماند و عرف و آیین قبیله‌ای به او اجازه نمی‌دهد حتی درد دلش را به مادرش بگوید تا آنکه در آخرین لحظه‌های حیات خود به مادرش اقرار می‌کند که تمام مدت، عاشق مجنون بوده است.

تصویر زن در آینه‌ی خاطر شاعران

در شرح تفصیلی این داستان‌ها به نکات مهم و معتبری بر می‌خوریم که هر یک به لحاظ مطالعات جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی بسیار قابل توجه‌اند. که ما در این مقاله به برخی از آنها می‌پردازیم، اما در ابتدای این بحث لازم است به دیدگاه‌های شاعران گذشته ایران در مورد زنان اشاره‌ای کنیم.

شاید در ادبیات هیچ ملتی، این همه تعریف و توصیف از زیبایی و خوی نیک و مهربانی زنان که در ادبیات ایران ثبت شده است وجود نداشته باشد اما به شرطی که زن به عنوان مادر یا همسر یا خواهر و دختر و خلاصه، یکی از محارم و نزدیکان ما باشد. زنان قهرمان و حماسه‌آفرین نیز در نظم و نثر کم نیستند. اما فرهنگ غالب در کشورهای شرقی مبتنی بر سرزنش و ملامت زنان بوده است و زن نماد بی وفایی و مکر و فریب به حساب آمده است. دکتر کزازی در صفحه‌ی ۳۳۸ نامه‌ی باستان (ویرایش و گزارش شاه‌نامه فردوسی) در زیر ابیات ۱۲۷۸ تا ۱۲۸۴ می‌نویسد: « نکته‌ی دیگر شایسته درنگ و ژرف کاوی، در این بیت‌ها، دید و داوری درباره‌ی زن است. در ادب فارسی این داوری و دید بیشتر بدبینانه و نکوهشبار است و به زیان زن. و در آن نمونه‌هایی بسیار می‌توان یافت که در نکوهش زنان سروده شده است. در آن میان، تنها به یادکرد سروده‌ای از خاقانی بسنده می‌کنم که نمونه‌ای نیک بر جسته و آشکار است:

مرا به زادن دختر، چه خرمی‌زاید؟ که کاش مادر من هم نزادی از مادر
سخن که زاده‌ی خاقانی است دیر زیاد که آن زنه فلک آمد نه از چهار گهر

(خاقانی، به نقل از نامه‌ی باستان، ص ۳۳۸)

اما در گیرا گیر نکوهش زنان در ادب پارسی، راست ان است که در شاه‌نامه، هر جای به سخنی در نکوهش زنان باز می‌خوریم، آن سخن از دهانپ یکی از قهرمانان شاه‌نامه برمی‌آید و رای و دیدگاه اوست درباره‌ی زن، نه دید و داوری فرزانه‌ی توس؛ زیرا فردوسی، بدان سان که از این پیش نوشته آمده است، باخرده بینی و پروایی آیینی

همواره کوشیده است که آنچه را که در آبخورهای شاهنامه بوده است، بی هیچ فزود و کاست بسراید.

براین پایه آنچه نیز از دهان «چهره‌های» این نامور نامه ی باستان بر می‌آید، دید وداوری چهره های آنان است و استاد توس، به ناچار با این داوری و دید هم‌داستان و هم رای نمی‌تواند بود؛ نمونه را اسفندیار بدین گونه درباره زن می‌اندیشد و داوری می‌کند، آن‌گاه که خشمگین و تافته با مام خویش، کتایون، سخن می‌گوید:

چنین گفت با مادر اسفندیار که: «نیکو زد این داستان شهریار،
که پیش زنان راز هرگز نگوی چو گفتم؛ سخن بازبایی به کوی؛
مکن نیز کاری به فرمان زن که هرگز نیابی زنی رایزن.»

سخنی شگفت و بر گزاف نخواهد بود اگر گفته آید که: در این نامه‌ی سپند و ورجاوند، زنان، به هیچ روی، فروتر از مردان نیستند و «گونه‌ی دوم» به شمار نمی‌آیند؛ زنانی از گونه «کردیه» خواهر بهرام چوبینه؛ حتی، زنان شاهنامه درکاردانی و چاره‌جویی و آینده نگری، از مردان پیش و بیشند؛ نیز حتی در رزم و جنگاوری که قلمرو چهره مردان است و «نازشگاه» آنان، با آنان پهلو می‌توانند زد، نمونه‌ای از زنان جنگاور، گردآفرید است که به دلاوری و شایستگی با گردی مردافکن و شیراوژن چون سهراب که پشت پهلوانی بی‌مانند چون رستم را به خاک می‌مالد، نبرد می‌آزماید و تیز و تازش او را تاب می‌آورد.

از شاهنامه که بگذریم، شعرای دیگر هم در باره ی زن سخن گفته اند که در میان آنان، نظامی و سعدی، برخورداردی منطقی دارند ولی بعضی از شعرای قدیم مثل اوحدی و جامی و فخرالدین اسعد، بسیار متعصبانه سخن می‌گویند. اینک ابیاتی از چند شاعر را که رحیم عفیفی در کتاب مثل‌ها و حکمت‌ها نقل کرده است عیناً از آن کتاب می‌آوریم تا خواننده عزیز خود قضاوت کند:

-۱-

چه نیکو گفت موبد پیش هوشنگ زنان را از بیش از شرم و فرهنگ

زنان در آفرینش نا تمامند
از آن رو خویش کام و زشت نامند
(فخرالدین اسعد گرگانی، ویس و رامین ۱۳۰)

-۲

زنان نازک دلند و سست رایند
زن ارچه زیرک و هوشیار باشد
به هرخو چون برآری شان برآیند
زبون مرد خوش گفتار باشد
(فخرالدین اسعد، ویس ورامین ۴۸)

-۳

زن بد را قلم به دست مده
زان‌که شوهر شود سیه جامه
دست خود را قلم کنی بهتر
به که خاتون کند سیه نامه
(اوحدی دیوان ک ۵۲۶)

-۴

زن چو مار است زخم خود بزند
مارت ابلیس در بهشت کند
بر سرش نیک زن که بد نزند
تا تو را پای‌بند کشت کند
نرمی و نقش مار گرز بهل
زهر دنبال بین و زهره‌ی دل
(اوحدی دیوان ک ۵۲۷)

-۵

چاره نبود اهل شهوت را ز زن
زن چه باشد ناقصی در عقل و دین
صحبت زن هست بیخ عمر کن
هیچ ناقص نیست در عالم چنین
برسر خوان عطای ذوالمنن
نیست کافر نعمتی بدتر ز زن
(جامی هفت اورنگ ۳۳۰)

-۶

زن چو خطاط شد بگیرد هم
کاغذ او کفن، دواتش گور
همچو بلقیس عرش را به قلم
بس بود گر کند به دانش زور؟
آن که بی نامه نام‌ها بد کرد
نامه خوانی کند چه خواهد کرد؟
(اوحدی دیوان ک ۵۲۶)

در این میان، شنیدن حرف مریم همسر خسرو درباره «زن» شاید جالب‌تر باشد مریم شفاعت خسرو را در مورد شیرین نمی‌پذیرد و آنگاه برای توجیه سخن خود از فریب کاری و دورویی زنان، می‌گوید:

عطار د را به زرق از ره برانند	بسا زن که اوصد از پنجه ندانند
درون سو خبث و بیرون سو جمالند	زنان مانند ریحان سفالند
وفا در اسب و در شمشیر و در زن	نشاید یافتن در هیچ بر زن
چوزن گفتم بشوی از مردمی دست	وفا مردیست برزن چون توان بست
ندیدند از یکی زن راست سازی	بسی کردند مردان چاره سازی
مجوی از جانب چپ جانب راست	زن از پهلوی چپ گویند بر خاست

(خسرو شیرین ص ۱۹۷-۱۹۶)

فاطمه علایی رحمانی، مؤلف کتاب «زن از دیدگاه نهج البلاغه» می‌گوید: «قرآن ماهیت زن و مرد را یک چیز می‌شمارد: "یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکرٍ و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرکم عندالله اتقاکم (سوره حجرات آیه ۱۳) و از دیدگاه نهج البلاغه «زن گلی خوشبو است: چنانکه فرمود: «المرأة ریحانة» (نهج البلاغه). و نیز قرآن مجید، مرد و زن را در همه‌ی صفات عالی انسان یکی دانسته است (رک: س احزاب آیه ۳۵)

زن از دیدگاه هجویری مؤلف کشف المحجوب هم جالب است او می‌گوید:
 "... در جمله نخستین فتنه‌ای که بر آدم مقدر بود اصل آن از زنی بود اندر بهشت و نخست فتنه‌ای که اندر دنیا پدیدار آمد یعنی هابیل و قابیل هم از زنی بود و چون خداوند تبارک و تعالی دو فرشته را خواست تا عذاب کند سبب آن زنی شد والی یومنا هذا همه‌ی فتنه‌های دینی و دنیایی ایشانند قوله عم ماترکت بعدی فتنه اضرب علی الرجال من النساء هیچ فتنه نگذاشتم پس از خود زیان‌کارتر بر مردان از زنان و مرا که علی بن عثمان الجلابی ام از پس آنکه یازده سال از آفت تزویج نگاه داشته بود، تقدیر کرد تا به فتنه در افتادم و ظاهر و باطنم اسیر صفتی شد که با من کردند بی از آنکه رؤیت بوده بود و یک سال مستغرق آن بودم چنانکه نزدیک بودی دین بر من تباه شدی تا حق

تعالی به کمال فضل و تمام لطف خود عصمت خود به استقبال دل بی‌چاره‌ی من فرستاد و به رحمت خلاصی ارزانی داشت والحمدالله علی جزیل نعمائه ... (کشف المحجوب صص ۴۷۵-۴۷۶)

حرف و حدیث‌هایی از این دست، در بیشتر متون قدیم فارسی و حتی زبان‌های محلی، فراوان یافت می‌شود. در کلیله و دمنه می‌خوانیم: «حکما گویند بر سه کار اقدام ننمایید مگر نادان: صحبت سلطان و چشیدن زهر به گمان و سر گفتن با زنان. (کلیله و دمنه مینوی ص ۶۷)

بعضی از نویسندگان و شاعران معاصر نیز، در مذمت زنان سخن گفته‌اند از جمله رهی معیری چنین گفته است:

زنان چون آتشند از تند خوویی زن و آتش زیک جنسند گویی
زنان در مکر و حیلت گونه‌گونند زیانند و فریبند و فسونند

(سایه عمر ص ۱۲)

سعدی بزرگ، زن را در بیرون خانه نمی‌پسندد و حتی به مردان توصیه می‌کند که اگر زن به بازار رفت او را بزنند و حتی زنی که از خانه بیرون می‌رود، بهتر است در گور و قبر باشد:

چو زن راه بازار گیرد بزن وگرنه تو در خانه بنشین چو زن

(بوستان، باب هفتم، شرح خرائلی ص ۳۳۸)

نظامی در خسرو و شیرین درمقایسه زن و مرد، بی‌درد بودن را نشانه نامردی می‌داند:

نه هر که او زن بود نامرد باشد زن آن مرد است که او بی‌درد باشد
بسا رعنا زنا که او شیر مرد است بسا دیبا که شیرش در نورد است

(نظامی، خسرو شیرین ص ۴۲۴)

با همه‌ی این‌ها، توجه بسیاری از شاعران معاصر به آزادی زنان و تساوی حقوق آنها با مردان، جلب شده است. شاعرانی مانند ملک الشعرای بهار، پروین اعتصامی، ایرج میرزا و شهریار، سروده‌هایی در این زمینه دارند پروین اعتصامی می‌فرماید:

در آن سرای که زن نیست انس و شفقت نیست
 به هیچ مبحث و دیباچه‌ای قضا ننوشت
 زن از نخست بود رکن خانه هستی
 به گاهواره مادر، به کودکی بس خفت
 در آن وجود که دل مرد مرده است روان
 برای مرد کمال و برای زن نقصان
 که ساخت خانه‌ی بی‌پای بست و بی‌بنیان
 سپس به مکتب حکمت حکیم شد لقمان

(پروین اعتصامی، دیوان صص ۱۸۸-۱۸۷)

این بحث را با سخنان سیاه شتر سوار که خبر ازدواج لیلی را به مجنون می‌دهد و از بی وفایی زنان سخن می‌راند و عکس العمل شگفت انگیز مجنون که حکایت از عشق عمیق مجنون می‌کند، به پایان می‌برم با این توضیح که قضاوت دیگران در مورد زنان از نوع همین داوری سطحی و دروغین سیاه شتر سوار است که در برابر آتش فشان عشق مجنون، مجبور به انکار حرف‌های خود می‌شود:

ناگه سیهی شتر سواری	بگذشت بر او چو گرز ماری ...
غرید به شکل نره دیوی	برداشت چو غافلان غریوی ...
آن دوست که دل بدو سپردی	بر دشمنیش گمان نبردی ...
زن گرنه یکی هزار باشد	در عهد کم استوار باشد
چون نقش وفا و عهد بستند	برنام زنان قلم شکستند
چون در بر دیگری نشیند	خواهد که دگر تورا نبیند

(لیلی و مجنون، ص ۱۴۴)

مجنون از این خبر بی‌نهایت بی تاب می‌شود و...

مجنون زگراف آن سیه پوش	بر زد زدل آتشی جگر جوش
از درد دلش که در بر افتاد	از پای چو مرغ در سر افتاد
چندان سرخود بکوفت برسنگ	کز خون همه کوه گشت گلرنگ
افتاد میان سنگ خاره	جان پاره و جامه پاره
آن دیو که آنفسون بر آن خواند	از گفته خویشتن خجل ماند ...
آمد به هزار عذر در پیشش	که ای من خجل از حکایت خویش
گفتم سخنی دروغ و بدرفت	عفوم کن که آن چه رفت خود رفت ...

گرچه دگری نکاح بستش از عهد تو دور نیست دستش
جز نام تو بر زبان نیارد غیر تو کس از جهان ندارد
(همان، ص ۱۴۵)

رموز عارفان و مباحث جامعه‌شناسی در مثنوی‌های نظامی

سؤال مهم دیگری که باید طرح شود این است که آیا، لیلی و مجنون و خسرو و شیرین، رمزی از سلوک در وادی معرفت حق نیستند؟ آیا هر چهار قهرمان، به گونه‌ای شهید راه حق هستند؟

نظامی که خود مرد دین و دیانت و پارسایی است در طراحی این داستان‌ها، آیا به جنبه‌های معنوی انسان و نقش غریزه و احساس عاشقانه و عواطف انسانی، توجهی ندارد؟ چگونه است که قهرمانان هر دو مثنوی، به گونه‌ای خارق‌العاده هم‌زمان جان می‌دهند فقط لیلی جلوتر از مجنون می‌میرد و شیرین بعد از خسرو جان می‌دهد آیا این پس و پیش مردن‌ها تصادفی است یا مفهومی در آن نهفته است؟ پیش از این چند نویسنده‌ی خوب و با بصیرت، از دیدگاه جامعه‌شناسی به نقد و نظر درباره این مثنوی‌ها پرداخته‌اند و نظریه‌های جالبی ارائه داده‌اند ولی هنوز نقد جامعه‌شناسانه‌ی آثار ادبی، چنان‌که باید جایگاه خود را باز نیافته است. یا بهتر بگوییم مورد پسند و پذیرش اغلب اهل ادب قرار نگرفته است.

درحالی که نظامی یک دانشمند جامعه‌گراست و به خوبی از تأثیر جامعه بر اخلاق و رفتار آدمیان آگاه است البته بیشتر دانشمندان و ادیبان ما به این گونه مسائل بی‌اعتنا نبودند. سعدی، حافظ، سنایی، ناصر خسرو و حکیم توس بحث‌های بسیار مهمی را در این زمینه پیش کشیده‌اند. اما اغلب بحث خود را با مباحث اخلاقی و اندرز و نصیحت درآمیخته‌اند و مطالب را به شیوه‌ی علمی بررسی نکرده‌اند.

اگر بخواهیم در این زمینه شاهد مثال بیاوریم رشته‌ی سخن ازدست خواهد رفت، یک مطالعه سریع در بوستان سعدی و قصاید سنایی و ناصر خسرو و داستان‌های شاه‌نامه، برای اثبات این مدعا کافی است.

در این میان نظامی، به گونه‌ای دیگر می‌اندیشد و برای ریشه کن کردن ستم به دنبال جامعه‌ای آرمانی است که در آن برابری حاکم است و برابری خود امنیت و آرامش را به دنبال دارد هر چند به راحتی ممکن نیست.

در مثنوی لیلی و مجنون، رسوم قبیله‌ای را مورد حمله قرار می‌دهد تا تراژدی اندوه‌بار لیلی و مجنون تکرار نشود. پدیده‌ی شومی که از درون آن ازدواج ناخواسته‌ی لیلی با ابن سلام و مرگ ابن سلام زاییده می‌شود که برای لیلی و ابن سلام مصیبتی وحشتناک است. ازدواجی که حاصل آن یک سیلی دردناک برای ابن سلام و یک عمر تظاهر به خوش‌بختی برای لیلی است که هزاران بار سخت‌تر از مرگ است و در مقابل در داستان خسرو و شیرین، عشق نافرجام فرهاد به شیرین است که با حيله‌ی شیطانی عوامل خسرو به مرگ فرهاد می‌انجامد. که به گونه‌ای دیگر یادآور ستم‌های شاهانه و حاکمان مستبد بر رعایای ضعیف به ویژه هنرمندان است.

فرار شیرین از خسرو به هنگام شستن خود در چشمه با استفاده از جوانمردی خسرو که نگاهش را برای لحظه‌ای از شیرین برگردانده بود رازی شگفت‌انگیز دربردارد که عشق واقعی را از هوس‌های زودگذر مشخص می‌کند. شیرین با اینکه از خسرو خوشش آمده است چون او را نمی‌شناسد و نمی‌داند که او همان خسرو است که در جستجوی اوست با خود می‌اندیشد که عشق، تقسیم کردنی نیست و باید به سوی عشق حقیقی که شاهنشاه است برود زیرا خسرو را در دو قدمی خودش نمی‌شناسد. یعنی عشق هست ولی معرفت نیست (یار نزدیک تر از من به من است / وین عجب‌تر که من از وی دورم) (سعدی)

به هر حال، خسرو در این مرحله شیرین را از دست می‌دهد و شیرین به عمد او را ناکام می‌گذارد و به دنبال خسرو می‌رود که چند لحظه پیش در کنارش بوده است.

آیا شستشوی شیرین در چشمه، سبب پیدایش معشوق نیست؟ (شستشوی کن و آنگه به خرابات خرام) آیا رها کردن چشمه و سوار شدن بر شب‌دیز و فرار کردن از خسرو به گونه‌ای از آب حیات در آمدن و ورود در ظلمت نیست؟ شب‌دیز، شیرین را به مشکوی خسرو می‌برد که از خسرو خالی است و شیرین در آنجا باید به انتظار بماند تا شاه‌زاده برگردد. به نظر من همه‌ی این صحنه‌ها و اتفاقات از دیدگاه عرفانی قابل تحلیل و توجیه است، اما در این مقال و مجال به آثار نظامی از این زاویه نمی‌نگریم و ترجیح می‌دهیم از دیدگاه جامعه‌شناختی به آنها نظر بیفکنیم که مفیدتر و کاربردی‌تر است.

شیرین وقتی که تصمیم به فرار از دربار برای جستن یار می‌گیرد همه‌ی کنیزکان و ندیمان را که به همراه دارد به بهانه شکار به لباس غلامان در می‌آورد چنان که رسم آن منطقه بوده است که شاه‌دخت‌ها به هنگام شکار لباس مردانه می‌پوشیدند و سر آغج‌ها (روسری‌ها) را از سر باز می‌کردند.

چو شیرین دید روی مهربانان	به چربی گفت با شیرین زبانان
که بسم الله به صحرا می‌خرامم	مگر بسمل شود مرغی به دامم
بنان از سر سر آغج باز کردند	دگرگون خدمتش را ساز کردند
به کردار کله داران چون نوش	قبا بستند یکران قصب پوش
سرانجام اسب را پرواز دادند	عنان خود به مرکب باز دادند
بت لشکرشکن بر پشت شب‌دیز	سواری تند بود و مرکبی تیز
چو مرکب گرم کرد از پیش یاران	برون افتاد از آن هم تک سواران
گمان بردند که اسبش سرکشیده است	ندانستند که او سر در کشیده است
بسی چون سایه دنبالش دویدند	زسایه در گذر گردش ندیدند

نتیجه گیری

مهم‌ترین مسأله‌ای که در داستان خسرو و شیرین توجه خواننده را به خود جلب می‌کند قدرت تصمیم‌گیری شیرین و عدم تسلیم و سازش اوست. چنان‌که در برابر اراده‌ی شاه به شدت مقاومت می‌کند و از هر گونه فریب و نیرنگ می‌گریزد و نقشه‌های فریب‌کارانه را نقش بر آب می‌کند و در این میان، رقیب عشقی او مریم نیز از ارزش‌های انسانی خود دفاع می‌کند و از اراده شاه مبنی بر پذیرش زنی دیگر به عنوان همسر شاه سر می‌پیچد و شاه را تهدید می‌کند.

به طور کلی می‌توان گفت که در مثنوی خسرو شیرین، زن حاکمیت مطلق دارد هر چند به روش‌های مختلف در پی آزار و تسلیم او باشند، درایت و درک بالای شیرین و عمه و مربی او مهین بانو، خود فصلی جداگانه است که البته محیط زندگی و موقعیت اجتماعی‌شان در این امر بی‌تأثیر نیست.

نصیحت‌های بسیار شگفت‌انگیز مهین بانو به شیرین در مورد چگونگی معاشرت با خسرو، در واقع موضوع یک تحقیق علمی و تربیتی در زمینه پرورش دختران می‌تواند باشد. اندیشه‌های نظامی در مسائل مختلف اجتماعی و سیاسی و اخلاقی، در مقام مقایسه، بسیار عالی است و امروز بعد از گذشت هفتصد سال هنوز مفید و کاربردی است.

رفتار بسیار عالمانه مهین بانو، پس از فرار شیرین و بازگشتن به خانه، حکایت از آگاهی‌های بسیار ظریف نظامی از مسائل روان‌شناختی و تربیتی دارد. سکوت غم‌انگیز و اندوه‌بار لیلی خروش بیدارکننده‌ی شیرین، هر کدام در جایگاه خود، ارزشمند و قابل بررسی و مطالعه است. و همان‌طور که پیش از این گفتیم، مکر و فریب‌های زنان نه در فطرت آنها است بلکه نوعی چاره‌جویی در برابر زورگویی مردان و جامعه‌ی مرد سالار است.

مثنوی‌های لیلی و مجنون و خسرو و شیرین، هر دو حقایقی از وضعیت زنان را در جوامع انسانی روایت می‌کنند و اگر هم به ظاهر متفاوت یا حتی متناقض به نظر می‌رسند، راوی یک حقیقت تلخ‌اند و آن عدم توجه مردان به حقوق زنان و بالاتر از آن قضاوت‌های ظالمانه و نابخردانه درباره‌ی آنان است.

کتاب‌نامه (فهرست منابع و مآخذ):

۱. قرآن مجید
۲. ابوالحسن علی بن عثمان الجلابی الهجویری الغزنوی، ۱۳۵۸، کشف المحجوب، به تصحیح ژوکوفسکی، تهران، طهوری
۳. افضل‌الدین بدیل بن علی نجار، خاقانی شروانی، ۱۳۵۷، دیوان ضیاءالدین سجادی، تهران، زوار، چ دوم
۴. ابوالمعانی نصرالله منشی، ۱۳۶۲، ترجمه کلیله و دمنه، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، بی‌نا، چ هفتم
۵. عتصامی پروین، ۲۵۳۵، دیوان، ابوالفتح اعتصامی، تهران، بی‌نا، چ هفتم
۶. حکیم ابومعین حمیدالدین ناصر بن خسرو قبادیانی، بی‌تا، دیوان، به اهتمام مجتبی مینوی تعلیقات علی اکبر دهخدا، تهران، دنیای کتاب
۷. حکیم ابوالقاسم فردوسی، ۱۳۸۴، شاه‌نامه، ویرایش و گزارش شاه‌نامه، میرجلال‌الدین کزازی (نامه باستان) ج ۱ تهران، سمت
۸. حکیم ابوالقاسم فردوسی، ۱۳۸۵، شاه‌نامه، گزارش واژگان دشوار و بر گردان همه‌ی ابیات به فارسی روان، دکتر عزیزا... جوینی، دانشگاه تهران
۹. حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی، بی‌تا، دیوان، به اهتمام مدرس رضوی، تهران، کتاب‌خانه سنایی
۱۰. خرمشاهی، بهاء‌الدین، ۱۳۷۲، حافظ‌نامه، تهران، علمی و فرهنگی، صدا و سیمای جمهوری اسلامی، چ پنجم
۱۱. رضا زاده‌ی شفق، ۱۳۶۷، گزیده او به نیشدها، تهران، علمی و فرهنگی، چ دوم
۱۲. رهی معیری، ۱۳۸۶، دیوان کامل به اهتمام کیومرث کیوان، تهران، مجید، چ هفتم،
۱۳. سعدی شیرازی، ۱۳۶۹، گلستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، خوارزمی، چ دوم
۱۴. شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری، ۱۳۷۰، منطق‌الطیر به اهتمام سید صادق گوهرین، تهران، علمی و فرهنگی، چ هفتم
۱۵. شمس‌الدین محمد حافظ، بی‌تا، دیوان، تهران، انجمن خوش‌نویسان ایران، چ ششم
۱۶. فاطمه علایی رحمانی، ۱۳۶۹، زن از دیدگاه نهج‌البلاغه، تهران، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی
۱۷. فخرالدین اسعد گرگانی، ۲۵۳۵، ویس و رامین، تهران، چاپ‌خانه بانک ملی ایران
۱۸. صفا، ذبیح‌الله، ۲۵۳۶، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، امیر کبیر، چ پنجم
۱۹. نظامی، الیاس، ۱۳۶۳، لیلی و مجنون، تصحیح و تحشیه وحید دستگردی، تهران، علی اکبر علمی، چ دوم
۲۰. نظامی، الیاس، ۱۳۶۳، خسرو و شیرین، تصحیح و تحشیه وحید دستگردی، تهران، علی اکبر علمی، چ دوم
۲۱. نورالدین عبدالرحمن بن احمد جامی خراسانی، بی‌تا، مثنوی هفت اورنگ، به تصحیح مدرس گیلانی، تهران، کتاب‌فروشی سعدی